

«شورش آگاهی‌های سرکوب شده»

جان پیلجر

(خلاصه‌ای از مقدمه کتاب «به من دروغ نگو»، تألیف جان پیلجر، ترجمه مهرداد شهبابی و میرعمود نبوی، نشر اختران)

«از نظر هر آن کس که تاریخ را خوانده نافرمانی

نخستین فضیلت نوع بشر است.»

اسکار وایلد

در پشت جلد این کتاب [=کتاب «به من دروغ نگو!】 گفتاری از. ت. د. آلمن^۱ روزنامه‌نگار آمریکایی نقل شده که مورد علاقه من است: «ژورنالیسم حقیقتاً واقع‌نگر و فارغ از پیش داوری ژورنالیسمی است که نه فقط امر واقع را به درستی بیان می‌کند، بلکه معنا و مفهوم رویدادها را نیز به درستی در می‌یابد. ژورنالیسمی با این ویژگی نه فقط امروز قانع‌کننده است، که از بوته آزمایش زمان نیز با موفقیت به در خواهد آمد؛ و نه فقط منابع "موثق"، که آشکار شدن حقایق طی تاریخ نیز به آن اعتبار می‌بخشد.» آلمن توصیف فوق را در قدردانی از ویلفرد برچت^۲ نوشت. برچت کسی است که آثار حرفه‌ای و غالباً مبارزه‌جویانه‌اش به عنوان «اخبار داغ قرن» توصیف شده است. در همان هنگامی که صدها خبرنگار «همراه و همسو»^۳ با نیروهای اشغالگر متفقین در ژاپن در سال ۱۹۴۵، گوسفندوار به مراسم نمایشی «تسلیم» ژاپن هدایت می‌شدند، برچت به قول خودش «زنجیر قلاده را یواشکی پاره» کرد. او، سپس، عازم سفری پرخطر به هیروشیما شد: جایی که اکنون در وجدان بشری حک شده است. وی اولین روزنامه‌نگار غربی بود که بعد از بمباران اتمی وارد هیروشیما شد و گزارشش با عنوان پیشگویانه «این نوشتار هشدار است به جهان» در صفحه اول روزنامه دیلی اکسپرس لندن به چاپ رسید.

هشدار مذکور درباره مسمومیت ناشی از تشعشعات رادیو اکتیو بود که مقامات اشغالگر منکر آن بودند. دیگر روزنامه‌نگاران، با پیوستن به تبلیغات و حملات سازمان یافته علیه برچت، او را تقبیح و هشدارش را محکوم کردند. وی با شجاعت و استقلال رأی چهره وحشتناک جنگ اتمی را به نمایش گذاشت. آن طور که ت. د. آلمن در یادبود فوت برچت به سال ۱۹۸۳ می‌نویسد، با آشکار شدن حقایق تاریخی صحت مطالبی که برچت گزارش کرده بود تأیید شد. گزارش خبری برچت در صفحات بعدی این کتاب چاپ شده است.

اشاره به ژورنالیسم کاوشگرانه (investigative journalism) در عنوان این کتاب نیاز به توضیح و حتی تعریف مجدد دارد. توصیف آلمن نقطه شروع مطمئنی برای این کار است. این توصیف واژه واقع‌نگری و عاری بودن از پیش‌داوری (objectivity) را از سوء استفاده رایج آن که در واقع پوششی برای دروغ‌های رسمی است، رهایی می‌بخشد. زمانی که من حرفه روزنامه‌نگاری را شروع کردم، اصطلاح ژورنالیسم واقع‌نگر و عاری از پیش‌داوری وجود خارجی نداشت. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بود که این واژه سر زبان‌ها افتاد. به خصوص بعد از افشای رسوایی واترگیت به دست باب وود وارد و کارل برنشتاین. در انتخاب محتوای این جنگ برای ژورنالیسم کاوشگرانه، تعریفی موسع‌تر از آثار صرفاً «کارآگاهانه» را در نظر داشته‌ام، به طوری که هم آثاری که واقعیات را گزارش می‌دهد و هم آثاری که به آراء و نظرات

¹ T. D. Allman

² Wilfred Burchett

³ Embedding

می‌پردازد در آن گنجانده شده است. بنابراین روایت فیلیپ نایتلی^۴ در روزنامه ساندی تایمز لندن پیرامون رسوایی قرص تولید و مید، که باعث تولد جنین‌های ناقص عضو در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، شد را می‌توان به سهولت در کنار گزارش ادواردو گالیانو^۵ مورخ، شاعر و طنزنویس قرار داد که تبلیغات جنگی مصرف‌گرای و فقر گسترده را عریان می‌سازد.

بهترین آثار کاوشگرانه همیشه از آن روزنامه‌نگاران نیست. در بخش مربوط به عراق، خانم جوی گوردن^۶ - که یک دانشگاهی است - مقاله‌ای مطالعاتی پیرامون تراژدی‌ای عرضه می‌دارد که خیلی از روزنامه‌نگاران از بررسی آن اجتناب کرده‌اند و هنوز هم خیلی‌ها بر آن سرپوش می‌گذارند: و آن تأثیر تحریم‌های سازمان ملل بر کشور عراق بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۳ است. هزینه این محاصره، که یادآور محاصره‌های قرون وسطاست، مرگ یک میلیون انسان و اکثراً کودکان بود در مقایسه با جنایات صدام حسین که زمانی شرارت‌هایش هر روز عنوان روزنامه‌ها بود، این جنایت عظیم «ما غربی‌ها» برای مردم چندان شناخته شده نیست.

دیگر نقل قول مورد علاقه من متعلق به افشاگر بزرگ ایرلندی کلود کاکبرن^۷ است که می‌نویسد: «هیچ چیز را باور نکنید تا وقتی که به طور رسمی تکذیب شود». این نکته که حکومت به طور معمول دروغ می‌گوید در دوره‌های آموزش ارتباطات و رسانه‌ها تعلیم داده نمی‌شود. در صورت آموزش این واقعیت، که شواهد مؤید آن هیچگاه به فراوانی زمان حاضر نبوده است، بدینی‌ای که به اعتقاد خیلی از روزنامه‌نگاران جوان آن‌ها را یک ژورنالیست واقعی می‌سازد، نه معطوف به خوانندگان، بینندگان و شنوندگان بلکه متوجه اربابان دروغین قدرت می‌گردید.

این نکته که حکومت به طور معمول دروغ می‌گوید در دوره‌های آموزش ارتباطات و رسانه‌ها تعلیم داده نمی‌شود. در صورت آموزش این واقعیت، که شواهد مؤید آن هیچگاه به فراوانی زمان حاضر نبوده است، بدینی‌ای که به اعتقاد خیلی از روزنامه‌نگاران جوان آن‌ها را یک ژورنالیست واقعی می‌سازد، نه معطوف به خوانندگان، بینندگان و شنوندگان بلکه متوجه اربابان دروغین قدرت می‌گردید.

روزنامه‌نگارانی که کارشان را درست انجام می‌دهند، یعنی پرده‌ها را پس می‌زنند به ویرای ظاهر فریبنده نظر می‌کنند و با جا به جایی تخته‌سنگ‌ها آنچه را در زیر آن‌ها پنهان شده آشکار می‌کنند، منفور قدرت پنهان واقع

می‌شوند. سیل انگ و افترا بی‌پایان که بالادستی‌ها روانه چنین روزنامه‌نگارانی می‌کنند در حکم مدال افتخار آنانست. زمانی که بی بی سی (BBC) از نمایش دادن گزارش تصویری جیمز کامرون^۸ پیرامون جنگ ویتنام امتناع ورزید، کامرون اظهار داشت: «آن‌ها در گوشه می‌گفتند که من آدم فریب خورده‌ای هستم، اما آنچه به راستی باعث دلخوری آن‌ها شد این بود که من فریب آن‌ها را نخورده بودم.» در این دوران که رسانه‌های گوناگون متعلق به شرکت‌های بزرگ به دست محدود افرادی قدرتمند و برده منفعت اداره می‌شوند، خیلی از روزنامه‌نگاران بدون آنکه خود آگاه باشند به عنوان بخشی از ماشین تبلیغات عمل می‌کنند. اربابان قدرت با به رسمیت شناختن و پذیرش روزنامه‌نگارانی از این دست، البته به میزانی محدود و حقیرانه، به هم دستی آن‌ها پاداش می‌دهند: دعوت بر سر میز یا حتی مدال افتخار امپراتوری بریتانیا. این روزنامه‌نگاران در بدترین حالت، یعنی هنگامی که تسلیم محض قدرتمند، حرف‌های سخنگویان رسمی را تکرار می‌کنند و به آن‌ها شاخ و برگ می‌دهند. فرانسوی‌ها به چنین کسانی می‌گویند *Functionnaires* (مأموران). روزنامه‌نگاران استثنایی شرافتمندی که در اینجا از

⁴ Philip Knightly

⁵ Eduardo Galeano

⁶ Joy Gordon

⁷ Claude Cockburn

⁸ James Cameron

آن‌ها قدرانی می‌شود مردان و زنانی هستند که با جسارت در مقابل اقتدارگرایی، خوانندگانشان را نسبت به حقایق حیاتی و پنهان حساس و هشیار کردند.

شیموس ملن⁹ می‌گوید: «جریان غالب روزنامه‌نگاری¹⁰ جزم‌اندیشانه اصرار می‌ورزد که گویا رویدادها عمدتاً حاصل آمیزه آشفته‌ای از امور تصادفی است.» وی همکاری ظریف و ناپیدای ژورنالیسم با اربابان قدرت را عامل اصلی ای می‌داند که در پس این

اصرار جزم‌اندیشانه نهفته است. او در گزارش عالی و افشاگرانه‌اش راجع به نقش پنهان رسانه‌ها و دولت بریتانیا در حمله به آرتور اسکارگیل¹¹ - رهبر اتحادیه ملی کارگران معادن بریتانیا - می‌نویسد:

این گونه اصرارهای جزم‌اندیشانه (که رویدادها حاصل آمیزه آشفته‌ای از امور تصادفی است) حاکی از امتناع مستمر جریان غالب در رسانه‌ها - و همچنین اکثر سیاستمداران جناح مخالف - در بریتانیا از تحقیق و تفحص یا زیر سؤال بردن برنامه‌های پنهان دولت و ساختارهای غیر پاسخگو و مخفیانه قدرت در بطن دولت است ... در نتیجه، در بریتانیا، یک بعد کامل از سیاست و اعمال قدرت معمولاً از موشکافی لازم و گزارش دهی استاندارد مغفول می‌ماند. امتناع از اذعان به وجود این بعد پنهان اغلب باعث می‌شود که آنچه واقعاً اتفاق می‌افتد به درستی درک نشود. بدتر از این، کسانی که از قدرت حکومت وقیحانه سوء استفاده می‌کنند آزادانه می‌چرخند.

نویسنده هندی خانم واندانا شیوا¹² هنگامی که از «شورش آگاهی‌های سرکوب شده» (insurrection of subjugated knowledge) علیه «آگاهی مسلط» اربابان قدرت تجلیل به عمل می‌آورد در واقع همین معنی را در نظر دارد. برای من تعبیر خانم شیوا توصیف مناسبی برای این مجموعه مقالات است. هر یک از این مقالات خارج از حیطه جریان غالب روزنامه‌نگاری قرار دارد و عنصر مشترک آن‌ها عبارتست از «شورش» علیه «قواعد بازی دیکته شده برای سرکوب آگاهی‌ها».

چرا روزنامه‌نگاری کاوشگرانه این قدر مهم است؟ زیرا در غیاب آن احساس ما از بی‌عدالتی واژگانی برای بیان نخواهد یافت و مردم برای مبارزه با بی‌عدالتی فاقد اطلاعات لازم خواهند بود. با این نگاه، این گفته مقرون به حقیقت جورج آرول¹³ مصداق می‌یابد که: «برای فاسد شدن توسط نگرش تمامیت‌خواه نیازی به زندگی در یک کشور تمامیت‌خواه نیست». صدها روزنامه‌نگار را در نظر بگیرید که در گوآتمالا، نیجریه، فیلیپین، الجزایر، روسیه و در خیلی از حکومت‌های سرکوبگر، دیگر، به خاطر استقلال رأی و شجاعت خود، مورد اذیت و آزار واقع شده یا به قتل رسیده‌اند. [اما] در اروپا، ایالات متحده آمریکا، کانادا و استرالیا روزنامه‌نگاران مجبور نیستند جان خود را به خطر اندازند. نویسنده بریتانیایی سیمون لویش¹⁴ از گروهی شهروندان روس نقل قول می‌کند که در اوج جنگ سرد از ایالات متحده آمریکا بازدید می‌کردند. آن‌ها پس از خواندن روزنامه‌ها و تماشای تلویزیون شگفت‌زده دریافتند که در همه جای ایالات متحده دیدگاه‌ها مردم مورد مسالن

⁹ Seumas Milne

¹⁰ mainstream journalism

¹¹ Arthur Scargill

¹² Vananda Shiva

¹³ George Orwell

¹⁴ Simon Louvish

مهم کم و بیش یکسان است. به گفته آن‌ها: «در کشور ما برای حصول چنین نتیجه‌ای اعمال دیکتاتوری، زندانی کردن و ناخن کشیدن رایج است؛ ولی در آمریکا هیچ یک از این‌ها انجام نمی‌شود. راستی رمز کار شما چیست؟ چگونه موفق به این کار می‌شوید؟»

ارول در مقدمه منتشر نشده کتاب «مزرعه حیوانات» توضیح می‌دهد که چگونه سانسور در جوامع آزاد به مراتب پیچیده‌تر و کامل‌تر از جوامع دیکتاتوری است: «بدون نیاز به برقراری ممنوعیت توسط مقامات رسمی

چرا روزنامه‌نگاری کاوشگرانه این قدر مهم است؟ زیرا در غیاب آن احساس ما از بی‌عدالتی واژگانی برای بیان نخواهد یافت و مردم برای مبارزه با بی‌عدالتی فاقد اطلاعات لازم خواهند بود. با این نگاه، این گفته مقرون به حقیقت جورج ارول مصداق می‌یابد که: «برای فاسد شدن توسط نگرش تمامیت‌خواه نیازی به زندگی در یک کشور تمامیت‌خواه نیست».

هم می‌توان ابراز عقاید غیر متعارف را خاموش کرد و واقعیت‌های نامطلوب را در تاریکی نگه داشت.» اگرچه از نگارش این مطلب نیم قرن می‌گذرد، ولی پیام ماهوی آن هنوز مثل روز اول باقی است.

با طرح این مطلب نمی‌خواهم القا کنم که «توطئه» ای در کار است - چون در هر حال نیازی به توطئه نیست. در القا و درونی ساختن اولویت‌های قدرت حاکم و شیوه‌ها و آدابش در ذهن مردم، روزنامه‌نگاران و تحلیلگران اخبار در رسانه‌های دیداری و شنیداری هیچ فرقی با مورخان و معلمان ندارند. آن‌ها مشابه سایر عهده‌داران مسئولیت‌های حساس در نظام برای کنار نهادن تردیدهای جدی خود تربیت و آماده می‌شوند. اگر هم به شکاکیت تشویق شوند، شکاکیت نه معطوف به اصل نظام که متوجه توانایی‌های مدیران نظام یا دیدگاه‌های مردم می‌شود (در واقع، آنچه ژورنالیست‌ها از آن‌ها به عنوان «دیدگاه‌های مردم» تعبیر می‌کنند).

شوخی چشمی روزگار اینکه همزمان با رشد غیر قابل تصور فناوری رسانه‌ای، نه فقط وسایل سنتی روزنامه‌نگاری، که سنت‌های شرافتمندانه آن نیز در حال متروک شدن است. حال تکلیف مفهوم مطبوعات که ادmond برک^{۱۵} از آن به عنوان رکن چهارم دموکراسی در برابر حکومت و «منافع» آن تعبیر کرده است چه می‌شود؟ یافتن پاسخ این سوال شاید در کشوری که من در آن آموزش دیده‌ام امکان‌پذیر باشد. استرالیا تاریخی

در القا و درونی ساختن اولویت‌های قدرت حاکم و شیوه‌ها و آدابش در ذهن مردم، روزنامه‌نگاران و تحلیلگران اخبار در رسانه‌های دیداری و شنیداری هیچ فرقی با مورخان و معلمان ندارند. آن‌ها مشابه سایر عهده‌داران مسئولیت‌های حساس در نظام برای کنار نهادن تردیدهای جدی خود تربیت و آماده می‌شوند.

غنی از ژورنالیسم مستقل و پرشور دارد، اما امروزه به نمونه‌ای از افول رسانه‌های آزاد در یک جامعه نسبتاً آزاد تبدیل شده است. سازمان دیده‌بان مطبوعات، موسوم به «خبرنگاران بدون مرز»، استرالیا را از نظر آزادی مطبوعات در سال ۲۰۰۳ در مکان چهل و هشتم اعلام کرده است، فقط جلوتر از کشورهای خودکامه و دیکتاتوری‌ها! این وضع چگونه پیش آمده است؟ و این شاخص گویای چیست؟

به رغم آنکه ادوارد اسمیت هال^{۱۶} برای اکثر استرالیایی‌ها نامی ناشناخته است، همین روزنامه‌نگار به تنهایی و بیش از هرکس دیگری، برای جا انداختن سه نوع آزادی اساسی در کشورش تلاش کرده است: آزادی مطبوعات، انتخابی بودن واقعی دولت، و محاکمه با حضور هیئت

¹⁵ Edmond Burk

¹⁶ Edward Smith Hall

منصفه. او از خواننده‌ای نامه‌ای دریافت کرده بود که در آن وظیفه ژورنالیست به عنوان «یک مخالف دو آتشه و نه یک انگل حامی دولت» توصیف شده بود. هال با اهمیت قائل شدن برای نامه این خواننده، هفته نامه هشت صفحه‌ای سیدنی مانیاتور را به بهای هشت پنس در سال ۱۸۲۶ منتشر کرد. میزان بی‌باکی و جسارت مبتنی بر اصول اخلاقی هال را می‌توان با توجه به شرایط زمان او مورد قضاوت قرار داد. نباید تصور کرد که وی کارش را در فضای حاکم بر بریتانیای دوره سلطنت جورج اول تا سوم که لیبرالیسم در حال شکوفایی بود شروع کرد. خیر! او در یک نظام استبدادی و نظامی خشن که نیروی کارگر آن مجرمان تبعیدی بودند دست به انتشار روزنامه‌اش زد. هال با «قیام» خود، یعنی به چالش کشیدن اقتدار ژنرال رالف دارلینگ - فرماندار قلدر ایالت ویلز جدید استرالیا - در صفحات روزنامه‌اش برای خود عذاب و دردسر زیادی خرید. او با مبارزه برای کسب حقوق مجرمان و زندانیان آزاد شده و تلاش در جهت افشای فساد مأموران دولتی، قضات و مفت خورهای دور و بر فرماندار، خود را در معرض قوانین کیفری شدیدالعقاب «ضد افترا» قرار داد. وی مکرراً توسط هیئت منصفه نظامی منصوب شخص ژنرال دارلینگ محکوم شد و بیش از یک سال را در سلولی کوچک و مملو از حشره که تنها منبع روشنایی اش تک شکاف میله پنجره آن بود سپری کرد، اما همچنان در این شرایط به وظیفه سردبیری هفته نامه سیدنی مانیاتور خود ادامه داد و علیه رشوه خواری دولتی‌ها مبارزه‌ها کرد. احضار ژنرال دارلینگ به لندن و ریشه گرفتن آزادی بیان در استرالیا، در واقع، دستاورد مبارزات ادوارد اسمیت هال و روزنامه‌نگاران مستقلی از قبیل او بود.

در زمان فوت هال به سال ۱۸۶۱، فقط در ایالت ویلز جنوبی جدید استرالیا حدود پنجاه روزنامه مستقل منتشر می‌شد. به فاصله بیست سال این رقم به یکصد و چهل و سه رسید. خیلی از این مطبوعات از سبک مبارزاتی خاص و سردبیرانی برخوردار بودند که روزنامه‌های خود را، به قول هال، «صدای مردم... و نه سوداگری برای قدرت» می‌دانستند. رابرت پولن^{۱۷} می‌نویسد: در آن، موقع مطبوعات استرالیا «انعکاس آمیزه‌ای از آرای متفاوت و رقیب بود». ولی آمیزه دیروز، امروز تبدیل به یک اتاق پژواک شده است. از دوازده روزنامه اصلی در شهرهای بزرگ استرالیا و از ده روزنامه منتشره در روزهای تعطیل یکشنبه، روپرت مرداک^{۱۸} هفت عدد از هر گروه را کنترل می‌کند. در شهر آدلاید و

انحصار کامل دارد و مالک همه چیز از جمله چاپخانه‌ها است. او هفتاد درصد شمارگان کل نشریات اصلی را در اختیار دارد و به یمن وجود او، استرالیا به لحاظ تمرکز مالکیت مطبوعات، در دنیای غرب در جایگاه اول قرار دارد.

ویژگی فوری بودن ژورنالیسم شنیداری-دیداری باعث ظهور شکلی از سانسور شده که در عرصه مطبوعات ناشناخته بوده است: مکارانه و با ظرافت، پوشیده در واژه‌هایی غالباً با تعبیری زیبا همچون «بی طرفی» «توازن» و «بی غرضی».

به استثنای گزارش‌های رادیویی ادوارد مارو^{۱۹}، مقالات ژورنالیستی ارائه شده در این کتاب همه از نوع

مطبوعاتی‌اند و نه شنیداری-دیداری. سی سالی است که تلویزیون جانشین مطبوعات به عنوان منبع اصلی اطلاعات شده است. ویژگی فوری بودن ژورنالیسم شنیداری-دیداری باعث ظهور شکلی از سانسور شده که در عرصه مطبوعات ناشناخته بوده است: مکارانه و با ظرافت، پوشیده در واژه‌هایی غالباً با تعبیری زیبا همچون «بی طرفی» «توازن» و «بی غرضی».

¹⁷ Robert Pullan

¹⁸ Rupert Murdoch

¹⁹ Edward R. Murrow

در اینجا می توان از پیتر و اتکینز²⁰ به عنوان پیشگام نوع بسیار متفاوتی از ژورنالیسم دیداری نام برد. وی با ساختن فیلم شگفت آوری به نام «رزمایش» اثرات یک تهاجم اتمی فرضی بر بریتانیا را به تصویر درآورد، کاری همسنگ با مقاله ی «هشدار به جهان» ویلفرد برجت در سال ۱۹۶۵. بی بی سی سفارش تهیه این فیلم را به وی داد، اما بلافاصله پس از آماده شدن، نمایش آن را ممنوع اعلام کرد. سریان ترت اوتن، مدیرکل BBC، اظهار داشت که این فیلم «افراد با توان فکری محدود و افراد مسن و تنها» را پریشان خاطر خواهد کرد. اما آنچه به عموم گفته نشد این بود که رئیس وقت هیئت امنای BBC لرد نرمن بروک - که سابقاً دبیر کابینه بود - از قبل، به جانشین خود، سر برک ترنه، دبیر وقت کابینه نامه ای نوشته و سانسور این فیلم را از دولت درخواست کرده بود. وی در آن نامه چنین نوشت:

«رزمایش» که مستند به پژوهش دقیق در اسناد رسمی است به عنوان یک فیلم تبلیغاتی ساخته نشده بلکه هدف از آن ارائه ی بیانیه ای کاملاً مبتنی بر واقعیات است من فیلم را تماشا کرده ام و میتوانم بگویم که با احتیاط و خویشتنداری بسیار تهیه شده است، اما موضوع در نفس خود ضرورتاً هراس انگیز است؛ و نمایش این فیلم در تلویزیون ممکن است بر نگرش عموم نسبت به سیاست بازدارندگی اتمی تأثیر اساسی گذارد. در این میان، من تردید دارم که مسئولیت تصمیم گیری درباره نمایش یا عدم نمایش این فیلم باید صرفاً به BBC محول شود.

و به این ترتیب، با موافقت دولت، فیلم «رزمایش» به مدت بیست و یک سال توقیف شد. وقتی فیلم سرانجام به نمایش درآمد، لودویک کندی، مجری استودیو، فقط اعلام کرد که نمایش فیلم در زمان تولید آن «به قدری هولناک و اضطراب آور» می توانست باشد که نمی شد آن را در آن برهه از زمان پخش کرد. و فریب ادامه یافت.

آنچه فیلم واتکینز مطرح میکرد این بود که تعداد پایگاه های اتمی بریتانیا هم نسبت به جمعیت و هم نسبت به وسعت خاکش بیش از هر نقطه ی دیگر جهان است و، بنابراین، خطری را که از این بابت متوجه مردم بریتانیا بود عیان می کرد. این مطلب چنان به طور کامل از مردم پنهان نگه داشته شده بود که پارلمان بین سال های ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۰ حتی یک بار هم موضوع مسابقه تسلیحات هسته ای را که محققاً مبرم ترین و خطرآفرین ترین مسئله در برابر بشریت است مورد بحث قرار نداد. به موازات این سکوت پارلمان در رسانه ها هم، با حمایت سیستم فشار و نفوذ (Lobby System)، سکوت حکم فرما بود. یا روزنامه نگاران را از اصل موضوع منحرف کرده بودند یا طی نشستهای مطبوعاتی به طور تمام و کمال دروغ تحویل آنها می دادند. وزارت دفاع اظهار می داشت که دوازده پایگاه هسته ای وجود دارد، «و نه بیشتر». این ادعا تا سال ۱۹۸۰ به چالش کشیده نشد. دانکن کمپل²¹ روزنامه نگار مجله *New Statesman* در آن سال افشا کرد که بریتانیا میزبان یکصد و سی و پنج پایگاه است که تک تک آنها ممکن است آماج حملات شوروی قرار گیرد.

جنگ فالکلندز در سال ۱۹۸۲ همه چیز را رو کرد. روزنامه نگارانی که پیش تر از بی طرفی و واقع گرایی²² خود به عنوان یک امر مسجل دفاع کرده بودند، در راه برگشت از جزیره ی فالکلندز به بریتانیا از جنوب اقیانوس اطلس، ذهن گرایی²³ خود (عدول از بی طرفی و واقع گرایی) را به عنوان امری در مسیر آرمانهای «ملکه» و «میهن» صریحاً می ستودند. انگار که این جنگ یک امر حیاتی ملی بوده است که چنین نبود. اگر روزنامه نگاران شکایتی هم داشتند از این بود که چرا مجاز نبودند به اندازه ی کافی نظامیان بریتانیا را همراهی کنند تا بتوانند فاتح «جنگ تبلیغاتی» شوند.

²⁰ Peter Watkins

²¹ Duncan Campbell

²² Objectivity

²³ Subjectivity

صورت مذاکرات «هینت رسیدگی به محتوای برنامه‌های BBC» حاکی از آن است که تصمیم بر آن بوده که در دوران درگیری فالكکلندز، پوشش خبری متناسب با عواطف عمومی تنظیم شود و بار پوشش خبری بی بی سی با بخشنامه‌های سیاستگذاری دولت باشد؛ و اینکه گزارشگری بی طرفانه یک رویه «آزادهنده غیر ضرور» تلقی می‌شد. این امری غیر عادی نبود؛ لرد جان ریث^{۲۴}، مؤسس بی بی سی، بی طرفی را به عنوان یک اصل بنیان نهاد - به شرطی که هر موقع نظام در معرض تهدید قرار گرفت این اصل به

سردبیر سیاسی بی بی سی در حالی که مقابل مقر نخست وزیر بریتانیا ایستاده بود، سقوط بغداد را همچون یک نطق پیروزی در برنامه اخبار شامگاهی گزارش می‌کرد. وی به بینندگان می‌گفت: «تونی بلر گفته بود که نیروهای مهاجم قادرند بغداد را بدون راه افتادن یک حمام خون تسخیر کنند و عراقی‌ها در پایان کار این را جشن خواهند گرفت. اکنون ثابت شده است که پیش‌بینی بلر در مورد هر دوی این نکات قطعاً صحت داشته است.»

تعلیق درآید. وی درست بعد از آغاز راه‌اندازی بی بی سی در سال ۱۹۲۰ و در جریان «اعتصاب عمومی»^{۲۵}، به طور مخفیانه با نوشتن تبلیغات برای دولت محافظه کار بالدوین یک مورد از تعلیق این اصل را به نمایش گذاشت.

هشتاد سال بعد، در ۲۰۰۳، مطبوعات سنتی دست راستی همسو با دولت بلر [به منظور توجیه ورود به جنگ عراق] این ترجیح بند خود را که ژورنالیسم بی بی سی دارای جهت‌گیری «ضد جنگ» است از سر گرفتند. چه طنزی! چون حقیقت عکس این بود. مؤسسه خبری *Media Tenor* به مرکزیت بُن در آلمان، طی یک بررسی درباره پوشش خبری رسانه‌های ماهواره‌ای عمده دنیا درباره حمله به عراق و اشغال آن کشور، نتیجه‌گیری کرده است که پوشش خبری بی بی سی درباره مخالفت با اشغال عراق به نسبت سایر خبرگزاری‌ها از جمله شبکه‌های ایالات متحده آمریکا، کمتر بوده است. اخبار مربوط به تظاهرات ضد جنگ که بازتاب نظر اکثریت مردم بریتانیا است صرفاً دو درصد از گزارشگری‌های بی بی سی را به خود اختصاص می‌داد.

در جریان تهاجم به، عراق واژه‌ای با تعبیری زیبا به این شکل پدیدار شد. تروریست‌های زبان در پنتاگون (وزارت دفاع ایالات متحده آمریکا) قبلاً واژه «آسیب ثانویه»^{۲۶} را ابداع کرده بودند. وارثان آن‌ها سپس واژه «همراه و همسو»^{۲۷} را جعل کردند که به روزنامه‌نگاران همراه با نیروهای مهاجم اشاره داشت. این واژه فقط در مورد روزنامه‌نگاران حاضر در جبهه مصداق نمی‌یافت. سردبیر سیاسی بی بی سی در حالی که مقابل مقر نخست وزیر بریتانیا ایستاده بود، سقوط بغداد را همچون یک نطق پیروزی در برنامه اخبار شامگاهی گزارش می‌کرد. وی به بینندگان می‌گفت:

بر اساس بررسی علمی تیم مطالعاتی دانشگاه جان هاپکینز [...] تعداد کشته شدگان غیر نظامی در عراق بیش از یکصد هزار نفر اعلام شده است. کشتارهای بررسی شده در گزارش مزبور نه به دست «شورشیان» که به دست ارتش «اتتلاف» به سرکردگی آمریکا صورت گرفته است.

²⁴ Lord John Reith

²⁵ General Strike

²⁶ Collateral Damage؛ اگر کشتار ناشی از بمباران اهداف از پیش تعیین شده را آسیب اولیه (اصلی) بنامیم جاعلان زبان در پنتاگون کشتار ناشی از بمبارانهای اشتباهی و کلا کشتارهای غیر عمد مثلاً کشتار بیش از ۷۰۰,۰۰۰ نفر در عراق فقط تا ژوئیه ۲۰۰۷) - م.

²⁷ Embedding

«تونی بلر گفته بود که نیروهای مهاجم قادرند بغداد را بدون راه افتادن یک حمام خون تسخیر کنند و عراقی‌ها در پایان کار این را جشن خواهند گرفت. اکنون ثابت شده است که پیش‌بینی بلر در مورد هر دوی این نکات قطعاً صحت داشته است.» بر اساس بررسی علمی تیم مطالعاتی دانشگاه جان هاپکینز ایالات متحده که در مجله پزشکی بریتانیایی *The Lancet* منتشر شده، تعداد کشته شدگان غیر نظامی در عراق بیش از یکصد هزار نفر اعلام شده است (به گزارش روزنامه واشنگتن پست مورخ ۱۱ اکتبر ۲۰۰۶، صفحه A/2، مقاله دیوید براون، بر اساس پژوهش‌های جمعی از کارشناسان آمریکایی و عراقی، تلفات ناشی از تهاجم آمریکا به عراق و عواقب آن بیش از ۶۵۵,۰۰۰ نفر اعلام شده است - م). کشتارهای بررسی شده در گزارش مزبور نه به دست «شورشیان» که به دست ارتش «ائتلاف» به سرکردگی آمریکا صورت گرفته است.

آنچه روزنامه‌نگاران شرافتمند را از دیگر روزنامه‌نگاران متمایز می‌کند، بیش از هر چیز ارزش یکسانی است که بدون در نظر گرفتن مکان زیست برای حیات انسان‌ها قائلند. «ما»ی آن‌ها به گستردگی نوع بشر است.

یکی از مقالات رابرت فیسک در مجموعه حاضر کنکاش وی در سپتامبر ۲۰۰۳ است که نشان می‌دهد در اثر اشغال عراق به دست آمریکا و انگلیس هر هفته حداقل پانصد عراقی می‌میرند با کشته می‌شوند. و ظاهراً این میزان کشتار «حمام خون» محسوب نمی‌شود! آیا همین مطلب را در مورد سه هزار نفری که در نیویورک در یازده سپتامبر ۲۰۰۱ قتل عام شدند

می‌توان بیان داشت؟ آنچه روزنامه‌نگاران شرافتمند را از دیگر روزنامه‌نگاران متمایز می‌کند، بیش از هر چیز ارزش یکسانی است که بدون در نظر گرفتن مکان زیست برای حیات انسان‌ها قائلند. «ما»ی آن‌ها به گستردگی نوع بشر است. در ایالات متحده که قانون اساسی‌اش بیشترین آزادی را در جهان برای رسانه‌های گروهی قائل است، نفی تعمیم مفهوم «بشر» به همه انسان‌ها رویه‌ای متعارف شده است. همچون ویتنامی‌ها و سایرینی که از وطن خود دفاع کرده‌اند، عراقی‌ها هم آدم حساب نمی‌شوند، متعفن محسوب می‌شوند و لذا تجاوز به آن‌ها و شکنجه و شکارشان مسأله مهمی نیست. روزنامه *The New York Daily News* با برجسته کردن نامه‌ای و چاپ آن می‌نویسد: «به ازای هر سرباز ایالات متحده آمریکا، بیست عراقی را باید اعدام کرد.» شاید روزنامه‌های نیویورک تایمز و واشینگتن پست چنین نامه‌هایی را منتشر نکنند، ولی در تبلیغ افسانه تهدید زرادخانه صدام حسین (بهبانه آمریکا برای تهاجم به عراق - م). هر دوی آن‌ها نقش مهمی ایفا کردند.

مدت‌ها قبل از تهاجم، هر دو نشریه فوق به نفع کاخ سفید، نقش چوپان دروغگو (آی گرگ، آی گرگ!) را بازی می‌کردند. از جمله عناوین صفحه اول روزنامه نیویورک تایمز عبارت بود از: «زرادخانه مخفی عراق: به دنبال سلاح‌های میکروبی»، «سربازان فراری عراق از تعجیل صدام در ساخت بمب اتمی سخن می‌گویند»، «عراقی‌ها از نوسازی در زاغه‌های سلاح‌های اتمی و شیمیایی خبر می‌دهند»، و «مقامات رسمی کمک سربازان فراری عراقی به اثبات ادعاهای ایالات متحده علیه عراق». تمام این داستان‌ها تبلیغاتی ناشیانه از آب در آمد.

در ژوئیه ۲۰۰۳ هنگامی که اطلاعات منعکس‌کننده دشواری‌های اشغال عراق در حال لو رفتن بود، روزنامه‌های نیویورک تایمز و واشنگتن پست عنوان صفحات اول خود را به «بازگشت» سرباز بیست ساله‌ای به نام جسیکا لینچ^{۲۸} به میهن اختصاص دادند. داستان این خانم را که حین تهاجم در یک تصادف رانندگی زخمی شده و به دست عراقی‌ها دستگیر شده بود، دولت آمریکا به دقت دستکاری و منتشر کرده بود. در واقع امر، پزشکان عراقی جان این سرباز را با مداوا نجات داده بودند و با به مخاطره انداختن جان خود سعی کرده بودند وی را به نیروهای

آمریکایی برگردانند. روایت رسمی آمریکایی‌ها مبنی بر مصاف و دفاع شجاعانه این سرباز در مقابله با مهاجمان عراقی مشت‌ی دروغ است؛ عملیات «نجات» کذایی وی از یک بیمارستان تقریباً متروکه که با دوربین‌های شب‌بین به دست کارگردانی هالیوودی فیلم‌برداری شده هم دروغی بزرگتر است.

در واشنگتن همه از کم و کیف این ماجرا مطلع بودند و بخشی از آن هم گزارش شد. اما درز کردن این اطلاعات مانع از این نشد که بهترین‌های عرصه ژورنالیسم در آمریکا برای کمک به صحنه‌آرایی مراسم

واژه‌ها و مفاهیم شریفی چون «دموکراسی»، «آزادی» و «آزادسازی» از معنای حقیقی تھی می‌شوند و واژگانی پوچ و از معنا تھی شده اجباراً در خدمت سلطه قرار می‌گیرند. وقتی روزنامه‌نگاران اجازه چنین تباهی‌ای در زبان و آراء و اندیشه‌ها را می‌دهند، واژه‌هایی از این دست به جای آگاهی، باعث سردرگمی می‌شوند یا، به گفته ادوارد هرمن، «اموری محال و غیر قابل تصور را برای عموم مردم به صورت متعارف در می‌آورند».

بازگشت مسرت بخش لنینچ به طور یکپارچه عمل نکنند. شهر الیزابت در ویرجینیای غربی مزین به تصاویر و تندیس‌ها و همراه با پارچه نوشته‌ها و خطابه‌های اعلام غرور مردم محلی، از لنینچ استقبال کرد. اظهار تأسف روزنامه واشنگتن پست از اینکه کل ماجرا در اثر گزارش‌های متناقض رسانه‌ها مغشوش شده بود، یادآور توصیف آرول از «واژه‌هایی که چون برف نرم روی واقعیات می‌بارد و نمای کلی آن‌ها را دچار ابهام می‌سازد و تمام جزئیات را پنهان می‌کند» بود.

در واشنگتن از چارلز لونس^{۲۹} - مجری سابق برنامه «۶۰ دقیقه» در کانال تلویزیونی سی بی اس (CBS) - در مورد این ماجرا سؤال کردم. وی که در حال حاضر مدیریت واحدی تحقیقاتی به نام «مرکز صداقت در قبال جامعه»^{۳۰} را بر عهده دارد، پاسخ داد: «می‌دانید که در زمان بوش تمکین و سکوت در میان روزنامه‌نگاران شدیدتر از دهه ۱۹۵۰^{۳۱} است. روبرت مرداک بانفوذترین سلطان رسانه‌ای در آمریکا است؛ معیارها را وی تعیین می‌کند، بدون آنکه هیچ گونه بحث عمومی در مورد آن صورت گیرد. چرا هنوز اکثریت مردم آمریکا بر این باورند که صدام حسین عامل پشت صحنه در حمله بازدهم سپتامبر است؟ زیرا رسانه‌ها با تکرار دائمی موضع دولت این امر را تضمین می‌کنند.»

از او سؤال کردم: «اگر آزادترین رسانه‌های دنیا بوش و رامسفلد را به طور جدی به چالش می‌کشیدند و به جای پخش مطالبی که بعداً معلوم شد یک مشت تبلیغات مزخرف است، ادعای آن‌ها را کنکاش می‌کردند چه پیش می‌آمد؟» جواب داد: «اگر رسانه‌ها بی‌پروا تر و قرص و محکم تر نسبت به کشف حقایق عمل کرده بودند به احتمال بسیار بسیار زیاد وارد جنگ عراق نمی‌شدیم.»

ژورنالیسم با عدول از نقش خود در نگارش «پیش‌نویس اولیه» تاریخ، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، به ارتقای امپریالیسمی کمک می‌کند که مقاصد واقعی‌اش به ندرت بیان می‌شود. در عوض، واژه‌ها و مفاهیم شریفی چون «دموکراسی»، «آزادی» و «آزادسازی» از معنای حقیقی تھی می‌شوند و واژگانی پوچ و از معنا تھی شده اجباراً در خدمت سلطه قرار می‌گیرند. وقتی روزنامه‌نگاران اجازه چنین تباهی‌ای در زبان و

²⁹ Charles Lewis

^{۳۰} Center for Public Integrity: یک مؤسسه تحقیقات و آموزش ژورنالیسم کاوشگرانه است - م.

^{۳۱} دوران اختناق شدید و «بگیر و ببند» در ایالات متحده آمریکا در زمان یکه‌تازی سناتوزر جوزف مک‌کارتی، که به هر آزاداندیشی برچسب کمونیست می‌زدند - م.

آراء و اندیشه‌ها را می‌دهند، واژه‌هایی از این دست به جای آگاهی، باعث سردرگمی می‌شوند یا، به گفته ادوارد هرمن^{۳۲}، «اموری محال و غیر قابل تصور را برای عموم مردم به صورت متعارف در می‌آورند».

جورج دبلیو بوش در ژوئن ۲۰۰۲ طی سخنانی برای دانشجویان دانشکده افسری وست پوینت، که روبات گونه برایش ابراز احساسات می‌کردند، اظهار داشت که سیاست بازدارندگی^{۳۳} دوران «جنگ سرد» باطل است و ایالات متحده علیه دشمنان بالقوه‌اش دست به اقدام «پیش‌دستانه»^{۳۴} خواهد زد. چند ماه پیش‌تر نسخه‌ای از گزارش پنتاگون تحت عنوان بررسی وضعیت هسته‌ای به خارج درز پیدا کرده بود که آشکار می‌ساخت حکومت آمریکا طرح‌هایی احتیاطی برای استفاده از سلاح‌های هسته‌ای علیه ایران کره شمالی، سوریه و چین دارد. (مقاله «سرود دیک چنی برای آمریکا: پیش‌نویس طرحی برای سلطه جهانی» نوشته دیوید آر مسترانگ که در این جنگ به فارسی ترجمه شده است به همین مطلب می‌پردازد. -م). به دنبال آمریکا، بریتانیا هم برای اولین بار اعلام کرد که در صورت ضرورت با سلاح‌های هسته‌ای به کشورهای غیر هسته‌ای حمله خواهد کرد. پیرامون این مطلب تقریباً نه گزارشی تهیه شده و نه بحثی عمومی صورت گرفته است. این عین ماجرای پنجاه سال قبل است، یعنی زمانی که نیروهای اطلاعاتی بریتانیا به دولت هشدار دادند که ایالات متحده آماده است یک جنگ اتمی بازدارنده^{۳۵} علیه شوروی به راه بیندازد ولی مردم درباره آن هیچ نمی‌دانستند.

در آن زمان، مردم بریتانیا این را هم نمی‌دانستند که طبق پرونده‌های سری سال ۱۹۶۸، که اکنون در دسترس عموم قرار گرفته، ارشدترین برنامه ریزان «جنگ سرد» در بریتانیا اطمینان داشتند که روس‌ها قصد حمله به غرب را ندارند. به گفته رؤسای ستاد ارتش بریتانیا، که سیاست شوروی را «احتیاط‌آمیز و واقع‌بینانه» توصیف می‌کردند، «شوروی عمداً جنگی فراگیر یا حتی محدود علیه اروپا آغاز نخواهد کرد». این حقیقت محرمانه با آنچه دولت بریتانیا به خورد مطبوعات و عامه مردم می‌داد در تضاد کامل قرار داشت.

یوگنی یو توشنکو^{۳۶}، ناراضی اهل شوروی می‌گفت:
«وقتی سکوت جانشین حقیقت می‌شود، این سکوت
در واقع دروغ‌پردازی است». امروز نیز سکوتی
وهم‌آمیز، مشحون از غوغاسالاری‌ها و
فرصت‌ربایی‌های اربابان قدرت حکم‌فرماست.

سکوتی در خدمت توجیه فریب‌ها و خشونت‌های اربابان قدرت. این سکوت به عنوان اخبار عرضه می‌شود گرچه این «اخبار» در واقع مضحکه‌ای است که در آن روزنامه‌نگارانی که به طرق گوناگون همپالکی مراجع رسمی‌اند به شکلی مبهم به بدیهیات اشاره‌هایی می‌کنند که به ندرت چیزی از آن ادراک می‌شود - مبادا که به قول ریچارد فالک^{۳۷}، به نحوه نگاه یک بعدی و یک سویه اخلاقی «ما» به عواقب اعمال سیاسی‌ای که دولتمردانمان به نام ما انجام می‌دهند خللی وارد. شود پیش از این هیچ‌گاه اخبار چنین تکراری و این اخبار تکراری چنین پررجم نبوده و کسانی چنین اندک آن را در چنبره کنترل و انحصار خود محدود نکرده بودند.

³² Edward S. Hermann

³³ Deterrence

³⁴ Pre-emptive

³⁵ Preventative

³⁶ Yevgeni Yevtushenko

³⁷ Richard Falk

در سال ۱۹۸۳، مالکیت رسانه‌های عمده همگانی به پنجاه شرکت تعلق داشت، اما در سال ۲۰۰۳ این رقم به نه شرکت بین‌المللی کاهش یافت. مقررات‌زدایی^{۳۸} افسار گسیخته اقتصاد نولیبرالی حتی به تنوع ظاهری رسانه‌ها خاتمه داده است. در فوریه ۲۰۰۴ روبرت مرداک پیش‌بینی می‌کرد که ظرف سه سال، فقط سه آبر شرکت رسانه‌ای جهانی وجود خواهد داشت که شرکت

در سال ۱۹۸۳، مالکیت رسانه‌های عمده همگانی به پنجاه شرکت تعلق داشت، اما در سال ۲۰۰۳ این رقم به نه شرکت بین‌المللی کاهش یافت. مقررات‌زدایی افسار گسیخته اقتصاد نولیبرالی حتی به تنوع ظاهری رسانه‌ها خاتمه داده است.

وی یکی از آن‌ها خواهد بود. در اینترنت بیست تارنمای اصلی فعلی متعلق به شرکت‌هایی چون AOL-Time، Disney، Fox، Warner، و Viacom، و گروهی از غول‌های رسانه‌ای دیگر است. شصت درصد زمانی که آمریکایی‌ها صرفاً به چهارده شرکت اختصاص دارد که سودایی با ابعاد جهانی را در سر می‌پروراند: تأمین مشتریانی فرمانبردار برای خود، نه شهروندانی آزاداندیش و آگاه.

به‌جاست که این مجموعه با اثری از ادوارد سعید به پایان برسد. وی در کتاب فرهنگ و امپریالیسم پیشگویانه می‌نویسد: «ما تازه داریم پی می‌بریم که استعمارزدایی نه پایان روابط سلطه‌محور امپراتوری، بلکه صرفاً آغازی برای گسترش و تداوم یک شبکه رشته‌های در هم تنیده جغرافیایی-سیاسی بود که از عصر روشنگری در حال تکوین بوده است. رسانه‌های جمعی نوین این قدرت را دارند که حتی عمیق‌تر از تمام مظاهر پیشین تکنولوژی غربی در فرهنگ کشور مخاطب خود نفوذ کنند. در مقایسه با یک قرن قبل که رسوخ فرهنگ اروپایی مستلزم حضور انسان سفیدپوست بود، اکنون علاوه بر حضور انسان سفیدپوست، رسانه‌های جمعی بین‌المللی هم حاضرند و دارند موزیانه جایشان را در گستره‌ای فوق‌العاده وسیع باز می‌کنند.»

چهارصد سال از زمانی که دگراندیشان، آرمانگرایان و آینده‌نگران اولین نبرد بزرگ را برای کسب آزادی مطبوعات به راه انداختند می‌گذرد. اینان در بیان نظراتی متفاوت از قیامان جامعه اصرار می‌ورزیدند و در نتیجه به اشد مجازات محکوم شدند. توماس هایتن^{۳۹} به خاطر فروش کتاب‌های ویلیام تاینیدیل^{۴۰}، که انجیل مقدس را به انگلیسی ترجمه کرده بود، اعدام شد. ریچارد بیفیلد^{۴۱}، جان توسبری^{۴۲} و کتاب فروشان دیگر برای مجازات سوزانده شدند. جان لیلبرن^{۴۳} مساوات طلب به جرم چاپ کتاب‌های پاک‌دینان (Puritans) در هلند به پانصد ضربه شلاق در ملاً عام در شهر لندن، شکنجه با قاپوق و جریمه گزاف پانصد پوندی محکوم شد

دیوید بومن^{۴۴} در مجله *The Captive Press* می‌نویسد:

طنز قضیه در این است که مطبوعات هنوز از سلطه یوغی خلاص نشده، به زیر سلطه یوغی دیگر کشیده می‌شوند: سلطه گروه کوچکی از صاحبان سرمایه و مالکان که تعدادشان هر روز کمتر می‌شود. مطبوعات، و امروزه همه رسانه‌های جمعی، به عوض آنکه یک نهاد اجتماعی متنوع در خدمت جامعه دموکراتیک بشوند، اکنون جزء اموال افراد انگشت شماری شده‌اند

³⁸ Deregulation

³⁹ Thomas Hytton

⁴⁰ William Tyndayle

⁴¹ Richard Bayfield

⁴² John Tewsbury

⁴³ John Lilburne

⁴⁴ David Bowman

که با ارزش‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی دلخواه آنان اداره می‌شوند. به جرئت می‌توان گفت که اکنون با دومین نبرد بزرگ تاریخ برای کسب آزادی مطبوعات مواجهیم.

در قبال وسعت خرابکاری و اخلال در چنین ابعادی، که غالباً قابل تشخیص هم نیست، ژورنالیسم آزاد هرگز این قدر آسیب‌پذیر نبوده است. اکنون منشأ بخش عمده‌ای از محتوای سرمقاله‌های رسانه‌ها شرکت‌های غول‌آسای روابط عمومی‌اند که حکومت‌ها و سایر صاحبان قدرتمند منافع آن‌ها را به خدمت گرفته‌اند - هرچند که با اتخاذ روش‌های مودبانه و غیر مستقیم برای پنهان کردن این واقعیت تلاش شود. حیطة عمل این شرکت‌های روابط عمومی ایدئولوژیک است: از دفاع از منافع شرکت‌های بزرگ گرفته تا جنگ. این نوع دیگری از «همراه و همسو شدن» روزنامه‌نگاران با قدرت است که در محافل نظامی به «سلطه اطلاعات» معروف است که به نوبه خود، بخشی از به اصطلاح «سلطه تمام عیار» است: مقصود سلطه جهانی بر زمین، دریا، هوا، فضا و اطلاعات است که همان سیاست اعلام‌شده ایالات متحده است. به قول دیوید میلر، تحلیلگر رسانه، هدف این است که در غایت امر، «بین نهادهای مسئول کنترل اطلاعات و رسانه‌های جمعی نتوان تمایزی قایل شد».

مطبوعات هنوز از سلطه یوغی خلاص نشده، به زیر سلطه یوغی دیگر کشیده می‌شوند: سلطه گروه کوچکی از صاحبان سرمایه و مالکان که تعدادشان هر روز کمتر می‌شود. مطبوعات، و امروزه همه رسانه‌های جمعی، به عوض آنکه یک نهاد اجتماعی متنوع در خدمت جامعه دموکراتیک بشوند، اکنون جزء اموال افراد انگشت شماری شده‌اند که با ارزش‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی دلخواه آنان اداره می‌شوند. به جرئت می‌توان گفت که اکنون با دومین نبرد بزرگ تاریخ برای کسب آزادی مطبوعات مواجهیم.

ایگناسیو رامونه⁴⁵ می‌پرسد: «عکس‌العمل ما به همه این جریان‌ها چه باید باشد؟ و چگونه می‌توانیم از خود دفاع کنیم؟» پاسخ ساده است: باید رکن جدیدی، رکن پنجمی، ایجاد کنیم که بشود با نیروهای مدنی به جنگ این ائتلاف جدید حاکمان رسانه‌ها برویم. وی پیشنهاد می‌کند که به عنوان عامل توازن در برابر ابرشرکت‌ها یک انجمن بین‌المللی متشکل از روزنامه‌نگاران کاوشگر و مستقل دانشگاهیان، خوانندگان روزنامه‌ها، شنوندگان رادیو و بینندگان تلویزیون ایجاد شود تا ابرشرکت‌های حاکم بر رسانه‌ها را زیر نظر بگیرد، و عملکرد آن‌ها را تحلیل و تقبیح کند. به عبارت دیگر، مثل دولت‌ها و ابر

شرکت‌های آزمند و مؤسسات مالی بین‌المللی، رسانه‌های جمعی هم خود «هدفی برای فعالیت‌های اعتراضی و نظارت‌های مردمی بشود». نظر شخص من این است که موفقیت ما در آینده نزدیک در گرو شبنامه‌های نوظهور یا Samizdat است. Samizdat واژه‌ای روسی است به معنای رسانه «غیررسمی» یا «شبنامه»، که در اواخر دوران شوروی سابق رواج یافت. با توجه به فناوری روز در این زمینه امکانات بالقوه عظیمی وجود دارد. در شبکه تارنمای جهانی (WWW) میلیون‌ها نفر بهترین تارنماها را «بدیلی» برای رسانه‌های متعارف می‌خوانند. گزارش‌دهی متهورانه خانم جو وایلدینگ⁴⁶ از عراق تحت محاصره یک مثال چشمگیر است. این خانم روزنامه‌نگار رسمی محسوب نمی‌شود ولی عضوی از جمع جدید «گزارشگران مردمی» است. در ایالات متحده روزنامه‌های مستقل - مثل Toledo Blade (به ذکر فقط یک

⁴⁵ Ignacio Ramonet

⁴⁶ Jo Wilding

نام اکتفا می‌کنم) - همراه با رادیوهای محلی محبوب و مستقلی همچون رادیو پاسیفیکا^{۴۷} و «دموکراسی، بی هیچ درنگ!»^{۴۸}، در حال بالیدن‌اند.

نظیر این شبکه رسانه‌های مستقل است که به ارتقای آگاهی میلیون‌ها نفر در پهنه گیتی کمک کرده است؛ در

جهان اکنون هم دو ابرقدرت دارد: قدرت توانگرسالاری نظامی واشنگتن از یک سو، و قدرت افکار عمومی از سوی دیگر. روزنامه‌نگاران راستین باید نماینده ابرقدرت اخیر باشند.

طول زندگی‌ام به یاد ندارم که هیچ‌گاه مردم سراسر جهان از نیروهای سیاسی بسیج شده علیه خود و امکانات مقابله با آن‌ها، شناختی بهتر از این به معرض نمایش گذاشته باشند. آرونداتی روی^{۴۹} (بانوی نویسنده هندی - م) فوران خشم ضد جنگ در سراسر جهان در فوریه ۲۰۰۳ را چنین توصیف می‌کند: «این جذاب‌ترین نمایش اصول اخلاقی عمومی است که جهان تاکنون به خود دیده است.» این صرفاً آغاز حرکت و دلیلی برای خوشبینی است، زیرا جهان اکنون هم دو ابرقدرت دارد: قدرت توانگرسالاری^{۵۰} نظامی واشنگتن از یک سو، و قدرت افکار عمومی از سوی دیگر. روزنامه‌نگاران راستین باید نماینده ابرقدرت اخیر باشند. این خواست خانم آرونداتی روی لفاظی نیست؛ تجدید حیات بشری یک پدیده خارق العاده نیست؛ جنبشی به پا خاسته که از هر زمانی متنوع‌تر، شجاعانه‌تر، بین‌المللی‌تر و در قبال تفاوت‌ها شکیباتر است - و، سریع‌تر از هر زمان دیگری در حال بالیدن است. من این جنگ را به بهترین‌های هم‌صنف روزنامه‌نگارم اهدا می‌کنم، که اکنون بیش از هر زمان دیگری به آن‌ها نیاز داریم.

جان پیلجر، مارس ۲۰۰۵

⁴⁷ Pacifica Radio

⁴⁸ Democracy Now!

⁴⁹ Arundhati Roy

^{۵۰} Plutocracy: کنترل جامعه توسط ثروتمندان صاحب نفوذ.